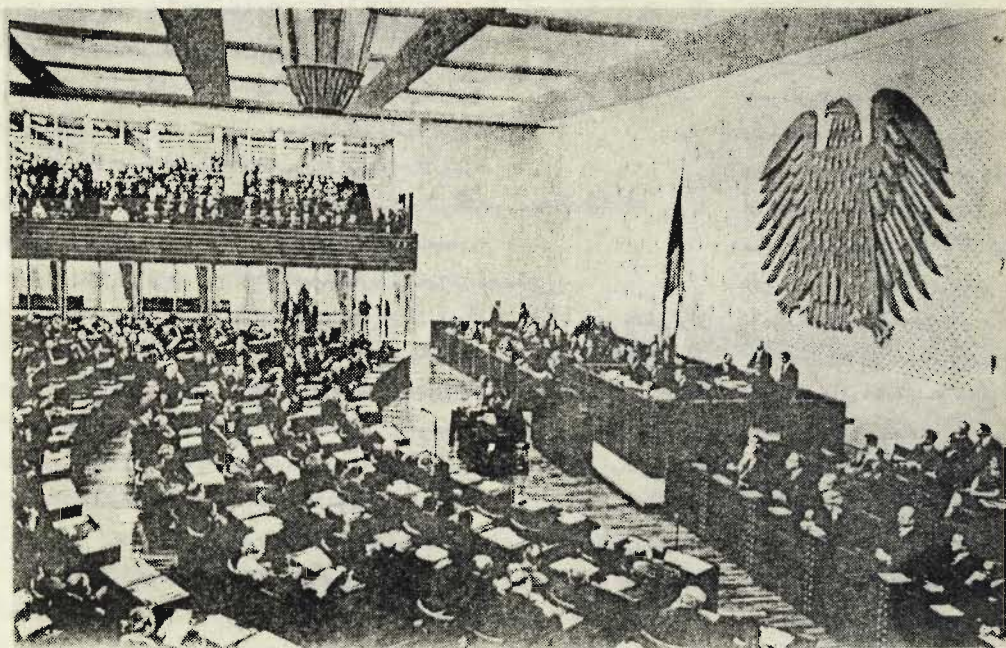




اسفندیار بهاری

قاعده بازی



۱- تغییر در رأس هرم

تحمیل کنند. بازیگران پیشین در رأس هرم قدرت جهانی نیز در جستجوی راهی هستند تا از نقش هژمونیک خود بر نظام جهانی دفاع نمایند. زمانی اروپا و سپس آمریکا و اروپا کانون جغرافیایی کاست قدرت نظام جهانی به حساب می آمدند. آیا

رأس هرم قدرت جهانی برای خود دست‌وپای نمایند. توازن قوای جدیدی بین قدرت‌های نوظهور و قدرت‌های پیشین در حال شکل‌گیری است. قدرت‌های نوظهور در تلاش آن هستند تا رفتار نوینی را بر بازیگران عمده نظام جهانی

با فروپاشی شوروی و اردوگاه موسوم به سوسیالیسم واقعاً موجود، ساختار نظام جهانی دچار تحولی اساسی شد. سیستم دوقطبی جای خود را به نظامی چند قطبی داد که در آن قدرت‌های نوینی ظهور کردند تا جایگاهی نوین در

این کارون در حال تغییر مکان به نقطه‌ای دیگر از جهان است؟ آن چه مشخص است از دل اقیانوس آرام ازدهای زردی که سال‌ها به خواب عمیق فرو رفته بود، از خواب برخاسته است. توکیو به مرکز نکل مالی نظام جهانی تبدیل شده است. چین با معرفی صاعقه‌وار، می‌خواهد در عرصه اقتصادی قدرت‌های اروپایی را پشت‌سر نهد و چهار ازدهای کوچک زرد آوای گذار به جوامعی فراصنعتی را سر داده‌اند. آسه، آن با رشد اقتصادی اعجاب‌آورش مرکز جذب سرمایه‌های مالی جهان شده است. آمریکا به رویای روزگار سپری شده می‌اندیشد، و می‌خواهد در جهانی که به دبار مردگان سفر کرده است، زندگی را بجوید. اروپای از نفس افتاده، در تلاشی است در وحدت و ایجاد جامعه‌ی واحد اروپایی هویت خود را باز یابد. اما خاطرات گذشته، بردهای خونین ناپلئون برای سرکردگی فرانسه بر اروپا و دو جنگ جهانی اول و دوم و تلاش قهرمای آلمانی برای سرکردگی بر این قاره، بذر سوه‌ظن را به وسعت تمامی جهان بر اروپا کاشته است و هر بار این سوءظن به شکلی درمی‌آید و چون هیولایی آسمان آبی اروپا را می‌پوشاند. اروپا در دوران جنگ سرد، محور سیاسی نظام جهانی بود. مرکز نکل دیپلماسی عالم بود و زندگی بیش از هر جای عالم در آن تحرکی بی‌مانند داشت. تاریخ مگلی در آن هربار به شکلی خود را می‌زیباند، هربار با اندیشه نویی خود را باز تولید می‌کرد. لسان در آن مرکز نکل عالم لقب گرفت. عصر خرد از راه رسید. عقل، ابزار شد. نیروهای تولید نقشی تعیین‌کننده در تغییر و تکامل تاریخ لقب گرفت. انسان اروپایی، خود، خدای خود شد و شهر

محدودیت بر جهان اروپایی زد. مدرنیته در بحران فرو غلطید و از کالبد تکه‌تکه شده‌اش فرامدرنیته متولد شد. اما اروپا هم‌چنان در راه مبارزه برای ارج‌شناسی از برای نشتست. آیا کارون زندگی سیاسی عالم در نقل مکان به نقطه‌ای دیگر از جهان است؟ با پایان جنگ سرد آیا تمامی نهادهای اصلی قدرت در نظام جهانی دو سیستم از هم خواهد پاشید؟ آیا پیمان ورشو، ناتو را هم با خود به دیوار مردگان خواهد کشاند؟ و در صورت فروپاشی ناتو، نبردها بر رأس اصلی قدرت اروپایی، آلمان، فرانسه، انگلستان، از نو پدید نخواهد گردید؟ این همه بایداری برای برگرداندن ناتو از بین مردگان برای چیست؟ آلمان، فرانسه و انگلستان از کالبد بی‌جان ناتو چه می‌جویند؟ آمریکا چرا مانع کفن‌پوشی ناتو بر تن است؟ اینانو در نظام جهانی دو قطبی گذشته متولد شد تا کمربند امنیتی به دور تا دور شوروی و اروپای شرقی و حلقه‌هایی که ذخایر آن‌ها به حساب می‌آمدند، بکشد. ناتو با فروپاشی آن نیروها مانده است و با کمربندی که نمی‌داند به دور چه کشد؟ [در ژوئن ۱۹۶۶، ژنرال دوگل، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، برای مبارزه با تسلط انگلیس و آمریکا بر امور امنیتی اروپا، از فرماندهی واحد ناتو خارج شد. در حالی که هم‌چنان به عنوان عضو در ناتو باقی ماند. چرا؟ دوگل خواهان پوشش امنیتی ناتو بر مستعمرات فرانسه در شمال افریقا شد. این درخواست را آمریکا و انگلیس رد کردند تا کماکان فرانسه به عنوان عضوی نارضی در ناتو به حساب آید. فرانسه بعدها که فرصت را مناسب یافت درصدد برآمد تا همراه آلمان تشکیل ارتش مشترک اروپا را به شعار امنیتی خود تبدیل کند تا

نارضایتی خود را بدین شکل سامان دهد. با فروپاشی شوروی و مرگ پیمان ورشو، انگلستان و آمریکا توافق کردند تا به خواسته‌ی دیرین فرانسه مبنی بر پوشش امنیتی مستعمرات سابقش، جامه‌ی عمل پوشانند. ناتو جتر امنیتی خود را بر شمال افریقا گستراند تا تسلط فرانسه را بر آن پاسداری کند. انگلستان بدان علت به خواسته فرانسه تن داد تا با امتیاز دادن به فرانسه و ارتباط فرانسه با ناتو، حیات ناتو را تضمین کند. آلمان نیز بدین خاطر به این خواسته تن درداد تا جهت تسلط خود بر اروپای مرکزی، قلمرو ناتو را تا مرزهای روسیه بگستراند. آمریکا متحد سنتی انگلیس در اروپاست و با انتقال موشک‌های گرما هسته‌ای مستقر در اوکراین به خاک انگلیس، سعی در تقویت بنیه‌ی نظامی انگلیس در اروپا را دارد. چرا؟

موقعیت ژنو استراتژیک آلمان همواره در طول تاریخ، سبب نگرانی اروپایی‌ها شده است. همین موقعیت ویژه، سبب گرایش آلمانی‌ها به سوی دو جنگ عالم‌گیر شد. طی ۸ تا ۱۰ سال آینده آلمان بر مشکلات اقتصادی ناشی از وحدت دو آلمان غلبه خواهد کرد و به بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و صنعتی و بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی سرمایه به کل اروپا بدل خواهد شد. چنین وضعیتی، جایگاه برتر آلمان را در قلب اروپا تثبیت خواهد کرد و به آلمان فرصت آن را خواهد داد تا در مدیریت بر جهان، نقشی برتر ایفا نماید و همین نقش توازن را بین سه نیروی اصلی قدرت در اروپا به نفع آلمان تغییر خواهد داد. موقعیتی که مورد علاقه‌ی هیچ کشوری در اروپا نیست.

۲- طرح چند پرسش

چرا شوروی متلاشی شد؟ آیا تلاشی شوروی یک ضرورت تاریخی بود؟ آیا کمربند امنیتی که ناتو به دور تا دور شوروی و اروپای شرقی و کشورهای پیرامونی که ذخایر سوسیالیسم و انقلاب جهانی نامیده می‌شدند، بسته بود. سبب اضمحلال شوروی و اقمارش شد؟ آیا قدرت‌های نوین اقتصادی؛ ژاپن، چین، آسه، آن، چهار ازدهای زرد، آلمان و راهی که آن‌ها برای رسیدن به این چنین نقطه‌ی اوجی طی کرده‌اند، هیچ‌گونه نقطه اثری بر روند تغییرات در شوروی نگذاشته‌اند؟

آیا روسیه و کشورهای که بعد از فروپاشی شوروی اعلام استقلال کرده‌اند، عاقبت هویت مشترکی به خود خواهند گرفت؟ در صورت وقوع این احتمال، ویژگی‌های هویت جدید چه می‌تواند باشد؟ آیا آن‌ها حلقه اتصال اروپا به کشورهای حوزة اقیانوس آرام خواهند بود؟ آیا خواهند توانست در هویتی جدید نقش گذشته‌ی خود را در رأس هرم نظام جهانی باز تولید کنند؟

نخچگان چپ‌سنتی در نظام دو قطبی سابق تضاد دو سیستم را انعکاس تضاد، کار و سرمایه در

مناسبات بین‌المللی معنا می‌گردند، پرسش این است، با فروپاشی به اصطلاح «سوسیالیسم واقعا موجود» آن تضاد در زندگی بین‌المللی چه گونه تجسم عینی خواهد یافت؟ و در صورت ناتوانی روسیه و اقمارش در بازتولید نقش گذشته خود در نظام جهانی، این وظیفه به چین واگذار خواهد گردید تا سوسیالیسمی از نوع دیگر را بر بخشی از جهان حاکم گرداند؟ با وقوع چنین احتمالی، استراتژی‌ی انقلاب در کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی و مرکز چه تغییراتی را در خود شاهد خواهد بود؟

۳- سه نگرش متفاوت

و سیاسی عدم ثبات را در این گونه دولت‌ها دامن زده تا آن‌ها را به ایفای نقشی که نظام جهانی برای آن‌ها در نظر دارد وادار نمایند. مرحله‌ی عقب‌نشینی دولت‌های ناراضی به مواضع پیشین خود همراه با دادن امتیازهای اساسی به رأس هرم قدرت جهانیست. تا خطای دیگر هوس تخطی از نقشی که نظام جهانی در نظر گرفته، در سرنبرواند و احیاناً داستان سرگشتگی‌اش سرمشقی برای ملل دیگر گردد. نگرش سوم بین مشروعیت ملی و بین‌المللی رابطه قانون‌مندی می‌بیند. به سیمای کلی نظام جهانی آگاه است. با اتخاذ سیاستی ملی در جهت تدوین استراتژی توسعه، از جنبه‌های بین‌المللی توسعه نیز نهایت استفاده را می‌نماید. از انزواگرایی و اتخاذ سیاست‌هایی چون جنبش برای جنبش و هدر دادن پتانسیل انقلابی مردم پرهیز و با تن دادن به تشکیل سازمان‌های مردمی از سوی مردم، و شکل‌گیری جامعه مدنی، راه را برای ایفای نقشی تاریخ‌ساز برای توده‌های مردم فراهم می‌سازد.

در بین نخبگان حاکم وجود دارد. نگرش اول مشروعیت بین‌المللی را بر مشروعیت در محدوده ملی ترجیح می‌دهد، با تسلیم سنگرهای ملی در قبال تهاجمات صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به الگوهایی که از سوی آن‌ها صادر می‌شود، تن می‌دهد. به این ترتیب در ابتدا فعالیت اقتصادی و سپس فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی از کنترل دولت ملی خارج و در راه نیازهای آن‌ها و استراتژیک سرمایه مالی جهانی، سازمان‌دهی می‌شود. نگرش دوم مشروعیت ملی را کارآ می‌داند و از نقشی که نظام جهانی به او واگذار نموده، ناراضی است.

حاملان این نگرش عموماً دولت‌های ملی را به انزوا کشانده و با ایجاد حصارهای ایدئولوژیک و سیاسی و سامان‌دهی جنبش برای جنبش، از پتانسیل مردمی توده‌های جامعه استفاده بهینه ننموده و عدم ثبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را در محدوده ملی باعث می‌گردند. رأس هرم نظام جهانی نیز با اتخاذ تاکتیک‌های نظامی و اقتصادی

تقسیم کار جهانی جایگاهی ضعیف در نظام جهانی برای کشورهای پیرامونی مدنظر دارد و در تلاش است تا به‌طور مداوم از نقش این کشورها در اقتصاد جهانی بکاهد. آن‌ها خواهان آن هستند با کشورهای پیرامونی، تولید و صادرات کالاها را کاربر و بدون تکنولوژی را برعهده داشته و بسرطرف‌کننده نیازهای مراکز اصلی نظام سرمایه‌داری باشند.

کشورهای پیرامونی برای کالاها و مواد اولیه که به کشورهای مرکز صادر می‌کنند بهای کم‌تری دریافت می‌کنند. نوسانات شدید ارزش پول ملی این کشورها و سیر نزولی ارزش آن‌ها در فمال پول‌های رایج بین‌المللی، بر شدت تابسانمانی اقتصاد ملی در کشورهای پیرامونی افزوده و دولت‌ها را وادار نموده تا برای جبران کسری بودجه به سرمایه‌ی مالی جهانی روی آورند، و بدین وسیله باز از نقش اندک خود در نظام جهانی نیز سهمی به سرمایه مالی جهانی دهند. به طور کلی، امروزه در کشورهای پیرامونی سه نگرش

۴- تهدیدی که جایگزین کمونیسم شده است!

در طسول تاریخ و بعد از فروپاشی دولت عثمانی، به علل تاریخی گوناگون هنوز هیچ دولت اسلامی نتوانسته است در رأس هرم قدرت جهانی، جایگاه بیابد و جستجوی چنین جایگاهی، با توجه به نقشی که هم‌اکنون دولت‌های اسلامی در نظام جهانی ایفا می‌نمایند، بیشتر به اتوپیا می‌ماند. امپریالیسم با بزرگ جلوه دادن خطر بنیادگرایی اسلامی در مناطقی که اکثریت آنان را مسلمانان تشکیل می‌دهند فصدگسترش دامنه‌ی نفوذ ناتو به آن مناطق را دارد تا هم زمینه‌ای برای ادامه فعالیت ناتو فراهم آید و هم با بقای ناتو، تضاد قدرت‌های رأس هرم، موقتاً پوشش یابد. □

جهانی جدید، جابه‌جایی نیروها را در رأس هرم باعث خواهد شد و تاریخ خودگواه است که اساساً دولت و با دولت‌هایی می‌توانند به رأس هرم صعود نمایند که در ابتدا به نیروی هژمونیک در اقتصاد جهانی تبدیل شده باشند و سهم عظیمی از تولید و توزیع نظام جهانی را به خود اختصاص داده باشند. علاوه بر آن داشتن قدرت نظامی لازم و متناسب با قدرت اقتصادی، تا آن نیرو را قادر به ایجاد چتر نظامی - امنیتی برای حفظ سرکردگی‌اش در رأس هرم جهانی نماید. یک قدرت برتر در نظام جهانی برای مشروعیت بخشیدن به سلطه خویش، به چارچوبی روایتی نیاز دارد و ایدئولوژی فضای چنین کارکردی را فراهم می‌آورد.

ویلی کلاوس، دبیرکل ناتو در دیدار با سفیران کشورهای مصر، تونس، مراکش، موریتانی و رژیم اسرائیل، در فوریه ۱۹۹۵ از حرکت‌های اصول‌گرایان اسلامی به عنوان بنیادگرایی و تهدید جدیدی که جایگزین کمونیسم شده یاد کرده و هدف از ایجاد ساختار جدید امنیتی را مقابله با این تهدید دانسته است.

اگر نظام بین‌الملل را آن‌گونه که ارگانسکی می‌گوید به هرمی تشبیه کنیم، دولت‌هایی که مراکز اصلی قدرت را تشکیل می‌دهند در رأس آن ایستاده‌اند. کشورهای پیرامونی در نقاط پایین هرم قرار گرفته‌اند. در چنین هرمی، میزان تأثیرگذاری بر نظام بین‌الملل از بالا به پایین کاهش می‌یابد. فضای